

درس ششصد و بیست و هفتم

ارتباط کیفیت لحاظ ماهیت در نوع و جنس و فصل بودن (۵)

أَعُوذُ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ
بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ

در بحث گذشته عرض شد که باید نسبت به این مطلب دقت شود و این را مورد لحاظ قرار داد که مسئله لابشرط اطلاق در خود ماهیت و لابشرط اطلاق به عنوان قید باهم تفاوت می کنند و همین مسئله است که برای بعضی ها موجب اشتباه شده است و تصور آنها بر این است که لابشرط اطلاق در نفس ماهیت، همان نفس لابشرط اطلاق به عنوان قید در قسم برای ماهیت است. لذا اشکالی که کردند این است که **تَقْسِيمُ الشَّيْءِ إِلَى نَفْسِهِ وَ إِلَى غَيْرِهِ** لازم می آید و از این نظر این تقسیم باطل است.

مرحوم آخوند از این مطلب شیخ پاسخ می دهند و می فرمایند که این نکته در اینجا مغفول عنه واقع شده که لابشرط اطلاق در خود ماهیت بدون تعبیر لفظی عبارت از مقسم است و همان مقسم است که به سه قسم تقسیم می شود؛ ماهیت یا به بشرط شیء تقسیم می شود که جنس همراه با فصل باشد که در آنجا منظور ما از این جنس نوع خواهد بود، یا ماهیت بشرط لا که خود همان جنس تنها مورد نظر است بدون اقتران با فصل در آنجایی که ما بخواهیم خود معنای جنسیت یا فصلیت را مد نظر قرار بدهیم و جداگانه بر آنها حکم کنیم که به این ماهیت جنس گفته می شود و به این ماهیت فصل گفته می شود، به این ماهیت ذاتی گفته می شود و خود ذات به این ماهیت گفته می شود.

اینها چیزهایی است که ما روی ماهیت بشرط لا صحبت می کنیم و یک قسم هم ماهیت لابشرط شیء و بشرط لا است یعنی این «لا» هم بر سر نفی می رود و نفی را نفی و سلب می کند، و هم بر سر اثبات می رود و اثبات را برمی دارد پس هر دو قسم را نفی می کند که منظور در اینجا همان کیفیت اطلاق آن مسئله است. در جنس نیز مطلب به همین کیفیت است؛ یک وقتی شما حیوان را در نظر می گیرید و می خواهید فقط خود همان حیوانیت را تعریف کنید و امتیاز حیوان را از فصل بیان کنید و فرق بین حیوان و سایر اجناس عالیه یا اجناسی که در ردیف حیوان هستند را می خواهید بیان کنید در اینجا جنس به معنای بشرط لائی است که همان حیوان باشد. یک وقتی منظور شما از حیوان اعم است یعنی آن حیوانی که با فصل در اقتران و در ترکیب یکدیگر، نوع خارجی را متشکل کنند یا حیوان تنها و منظوری از این نظر ندارید؛ فرض کنید می گوید: الآن چقدر حیوان در اینجا هست؟! می گوید: تا بخواهی در این مملکت حیوان پیدا می شود! خوب اینکه حیوان پیدا می شود

منظور این نیست که حتماً حیوان چهارپا مقصود است یا حیوان دوپا مقصود است بالأخره همه افراد آدمی هم در جنس مشترک با بقیه از انواع حیوانات شریک هستند حالا به کسی برنخورد بالأخره همه حیوانیم! حالا این بیچاره‌ها و معصوم‌ها و زبان‌بسته‌ها گناهی نکردند که ما خودمان را با اینها مقایسه می‌کنیم و آنها به ما اعتراض می‌کنند که شما آمدید و جایگاه...

انسان پست‌تر از الاغ

ما یک وقتی در جایی بودیم یکی گفت که آقا این خر را افسار نمی‌زنی؟! گفتیم که بگو بلانسبت خر تا یک وقتی به این بیچاره بی‌احترامی نشود! واقعاً آدم یک وقتی خودش را الاغ بداند و واقعاً الاغ بداند این خوب است که آدم احساس بکند که چیزی نمی‌فهمد ولی وقتی نه، این الاغ دانستن جنبه تعارف دارد و اگر به او الاغ بگویند پدر طرف را درمی‌آورد و معلوم می‌شود که فقط مسئله، مسئله تعارف است مثل توابع‌هایی که ما می‌کنیم و می‌گوییم: خواهش می‌کنم، قابل نیستیم، اختیار دارید ولی همین که بگویند: قابل نیستی، می‌گوییم که غلط کردی و از همه هم اختیارم بیشتر است و تو ببخود کردی یک هم‌چنین حرفی را راجع به ما می‌زنی! معمولاً مردم در محاورات خودشان این طوری هستند یعنی فقط یک ظاهری هست و دیگر چیزی نیست و اثری به دنبال ندارد. علی‌کل حال خود این قضیه که انسان به یک نقطه‌ای برسد که تا حدودی بتواند در ارتباط با خودش صاف باشد باز خیلی مسئله مهمی است که تا حدودی بتواند در ارتباط با خودش این قضیه را حل کرده باشد حالا به هر مرتبه می‌خواهد رسیده باشد آن مطلب دیگری است. اصل و اساس این است.

استعمال چهارگانه یک ماهیت

عرض کنم خدمتتان که اینجا این حیوان قسم قرار گرفته است برای آن حیوان مفهومی و برای آن حیوان طبیعی و برای آن حیوان ماهیتی که در آن حیوان جنبه اطلاق لحاظ نشده است یعنی اطلاق در اینجا قید آورده نشده است و این بر حسب استعمال متفاوت است. انسان در استعمال می‌تواند یک ماهیتی را چهار نوع استعمال کند؛ هر کدام در موقعیت خودش، موقعیت اول که آن ماهیت همان ماهیت اطلاق باشد و لایشرط از شیئی و بشرطاً باشد حتی از اطلاق قیدی هم مطلق باشد این همان حقیقه‌الشیء و ماهیه‌الشیء است که در مقام ثبوت آن حقیقه‌الشیء به این کیفیت وجود دارد و این در همه مسائل هست؛ شما در صوت هم این را می‌توانید تصور کنید، در انواع اجناس می‌توانید این مسئله را تصور کنید.

حقیقت مقام هوویت

در جلسه قبل صحبت شد که این مسئله را در مراتب وجود می‌توانیم تصور کنیم و هرکدام از اینها برای خودشان شأنی دارند و در موقعیت خاص خودشان مورد استفاده قرار می‌گیرند. در مقام هوویت خدمت رفقا و دوستان عرض شد اینکه در کتاب‌ها نوشته شده است مخصوصاً در کتاب توحید عینی و علمی در آنجا مراجعه کنید در مسئله تذییل اول مرحوم علامه - رضوان الله تعالی علیه - این مسئله گفته شده است که حقیقت مقام هوویت که حتی مافوق مقام احدیت است در آن مرتبه، ماهیت بشرطاً اخذ شده است و حتی بشرطی از نفس اطلاق، همان طوری که خدمت رفقا عرض شد این بشرطاً بودن خودش در نفس اقتران یا ظهور فعلی مظاهر مختلف در این ماهیت مشکل ایجاد می‌کند؛ ماهیت در این حقیقة الوجود چون در وجود که ماهیتی وجود ندارد، پس در نفس تصور این وجود فی حدّ نفسه نمی‌توانیم این وجود را بشرطی از ماده و بشرطی از آن ابداعات و مجردات و **ما بینهما متوسطات** بگیریم و درعین حال برای این حقیقت خارجی ظهوری معتقد باشیم. این دو باهم منافات دارند.^۱

البته ممکن است منظور این بزرگان همین معنائی باشد که ما عرض کردیم منتها در تعبیری که آوردند شاید در آن تعبیر می‌بایست ملاحظه آن خصوصیت مفهومی تعبیر را داشته باشند اما شاید منظورشان همین است و حالا ما خیلی به این مسئله اشکال نکنیم بالأخره اینها افراد بزرگی بودند و کلامشان کلام لغو و عبث نبوده است منتها از نظر تعبیر شاید اگر تعبیر دیگری می‌آوردند مطلب رساتر و واضح تر بود.

شرح اختلاف بین مرحوم کمپانی و مرحوم سید احمد کربلانی

این مطلب همان مسئله‌ای است که [محل] اختلاف بین مرحوم کمپانی و مرحوم سید احمد کربلانی - رضوان الله تعالی علیهما - بوده است. البته نمی‌توانم بگویم که مرحوم کمپانی به این مطلب رسیده بود چون اگر رسیده بود مطلب مرحوم سید احمد را فهم می‌کرد و آن قضیه به این کیفیت ادامه پیدا نمی‌کرد. مرحوم کمپانی در این رسائل و مراسلاتی که بین ایشان ردوبدل شد دچار این خبط شده بود که مسئله حقیقة الوجود و صرافة الوجود را بشرطی گرفته بود و آن مرتبه بشرطی از ماده و مبدعات او را در حصاری قرار داده بود که نمی‌توانست بین آن حقیقت بشرطی و حقیقت بشرطی و آن لابشرطی جمع کند و آن بشرطاً بودن از اقتران با ماده و از اقتران با صورت که همان معنای صرافت وجود و وساطت وجود در نزد ایشان بود، موجب حجاب و مانع بین ذات باری تعالی و مخلوقاتش گردید که آن حجاب و مانع همان چیزی است که

^۱. توحید علمی و عینی، ص ۲۹۳، تعلیقه.

مرحوم سید احمد می خواهد او را بردارد و می خواهد بفرماید که قول به ماهیت بشرط لائی و اجتماعش با ألف شروط، متناقضین است. شما از یک طرف بگویید که این ماهیت، ماهیت بشرط لائی است و از یک طرف **یجتمَع مع ألف شرط**، اینکه متناقضین است! من از یک طرف بگویم که این کاغذ زرد است و از طرف دیگر بگویم: این سفید هم باشد اشکال ندارد! بالأخره یا زرد است یا سفید است هر دو که نمی شود باهم باشند! رنگ زرد رنگی است که برای خودش ماهیت خاص خودش را دارد و سفید هم برای خودش ماهیت خاص خودش را دارد و دیگر در اینجا نمی شود که آن رنگ زرد و سفید باهم تداخل داشته باشند و اگر باهم تداخل کنند رنگ دیگری به وجود خواهد آمد، دیگر نه سفید خواهد بود نه زرد؛ من باب مثال اگر رنگ زرد را با آبی مخلوط کنید سبز می شود. الآن زرد، زرد است و این آبی هم آبی است و تا وقتی که باهم خلط نشده اند در هویت و در محدوده خودشان باقی هستند ولی اگر این دو را باهم خلط کردید می بینید لون دیگری در آمد که نه زرد است و نه آبی است بلکه اخضر است و سبز است. این تعریفی است که مرحوم کمپانی برای این آوردند، حق با مرحوم سید احمد است؛ ایشان می گویند: شما همان حقیقت باری یعنی وجود و اینت باری را یک اینت بشرط لائی می دانید و از آن طرف معتقدید که همه اشیاء ظهورات آن اینت بشرط لائی هستند، این دو باهم متعارض اند و اینها باهم جور در نمی آیند.

توضیح مقام لابشرطی وجود

پس شما باید در آن اینت باری تجدیدنظر کنید و یک تصویری از آن اینت در خودتان به وجود بیاورید که بتواند با این مخلوقات در کنار هم قرار بگیرند بالأخره یک وقتی باری، باری بود و هیچ نبود و الآن هم نیست، بسیار خوب ما می توانیم بگوییم که ماهیت باری یک ماهیتی است که اصلاً قابل جمع با ماده نیست فرض کنید این افلاک نبود، این عالم ماده نبود، این ظهورات نبود، همان «**كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْآنَ كَمَا كَانَ**»^۱ که این را قشربین معنا می کنند - که اصلاً هیچ فهمی از فلسفه ندارند - و می گویند: این روایت از امام نیست! فرض کنید که اگر اینها نبودند و فقط باری بود و خودش بدون هیچ گونه ظهور و تجلی بود یعنی نه ملائکه بودند، نه نفوس بودند، نه ارواح بودند، نه صادر اول بود، نه صادر دوم، نه صادر دهم و هیچ در اینجا نبود، در اینجا نمی توانیم بگوییم که باری دارای صورت و ماده بود چون حقیقة الوجود اصلاً نه صورت دارد و نه ماده دارد! خود اصل و نفس حقیقة الوجود صورت ندارد ولی این به این معنا نیست که صورت نمی پذیرد و این دو تا است این را باید توجه کنیم! اینکه وجود صورت ندارد یک مسئله است و اینکه وجود قبول صورت

^۱ . جامع الأسرار، ص ۵۶. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به توحید علمی و عینی، ص ۱۱۴.

نمی‌کند یک مسئله دیگری است و این دو باهم فرق می‌کنند؛ بله، وجود صورت ندارد چون همین‌که صورت پیدا کند محدود می‌شود و اگر صورت وجود صورت بیاضیت است پس دیگر نمی‌شود صورتش، صورت اصراریت یا احمراریت باشد. اگر صورتش احمراریت است پس دیگر نمی‌شود صورت او صورت زردی باشد.

بنابراین اینکه وجود هر دو صورت را دارد و ما می‌بینیم این دو صورت باهم تفاوت می‌کنند؛ سفیدی، سفید است و زرد نیست و زردی، زرد است و سفید نیست و وجود هر دو است بنابراین وجود صورت ندارد ولی قبول صورت می‌کند. ما نباید این نکته باریک‌بین دو حلقه را از دست بدهیم. این همان مقام لابشرطی است.

تلمیذ: این قابل ادراک بشر نیست یعنی با منطقی که ما با آن سروکار داریم در این عالم قابل فهم نیست که یک چیزی بشرطاً باشد و با لابشرط جمع بشود.

استاد: اگر قابل نیست پس چرا می‌گوییم!؟

تلمیذ: در حالی که گفتند...

استاد: اینکه گفتند، از کجاست!؟

تلمیذ: تناقض می‌کنند.

استاد: اینکه ما الآن داریم می‌گوییم، از کجا داریم می‌گوییم!؟ چیزی که نمی‌فهمیم مگر می‌توانیم بگوییم!؟ ما که الآن داریم این قضایا را در کنار هم قرار می‌دهیم آیا این قضایا براساس یک ریشه و براساس تصاویر یعنی تصورات و تصدیقات بدیهیه مبادی ما نشئت گرفته یا بدون تصور و تصدیق دارم این حرف‌ها را می‌زنم!؟ من از یک طرف وجود را فهمیدم، اشیاء در عالم را فهمیدم؛ اشیاء در عالم ماهیت دارند، این ماهیت با ماهیت دیگر تفاوت دارد، این ماهیت تبدیل به ماهیت دیگر نمی‌شود مثلاً انسان تبدیل به حجر نمی‌شود و حجر هم تبدیل به انسان نمی‌شود. این یک مسئله بدیهی است که می‌دانیم و در این که حرفی نداریم. از یک طرف نگاه می‌کنیم می‌بینیم همان حجر متدلی و متکی بر وجود است و هم این حیوان متکی و متدلی بر وجود است، در این هم شکی نداریم و از آن طرف می‌بینیم آن چیزی که متکی بر وجود است آیا از وجود جدا شده است یا اینکه آن وجود جنبه اتصالی و استمراری را در نفس حدوث و در بقاء آن شیء دارد، در این هم که شکی نداریم. وقتی در اینها شک نداریم می‌رسیم به یک جایی که باید وجود این طور باشد

یعنی وقتی که ما ماهیت را در نظر بگیریم و اختلاف آنها را در نظر بگیریم و این ماهیت با وجود را در یک ترکیب - نه اینکه انضمامی بلکه همان اتحادی که همان ظهور و صورت باشد - صورت برای آن ماده بدانیم و این صورت‌ها را مختلف و متفاوت و متمایز هم بدانیم و ریشه و اصل این حقائق خارجی را وجود بدانیم که این تطوّر وجود است که باعث اختلاف حقائق خارجی شده است و الا این اختلاف حقائق خارجی از خانه ننه و خاله اش که نیامده است، هم در اصل وجودشان اینها متدلی هستند و هم در کیفیت اختلافشان متدلی به وجود

هستند، با آن بیانی که در مورد حقیقت ماهیت گفتیم.

حق تعالی، اصل و مبدأ و ریشه حقائق مختلفه

این مسائل وقتی روشن بشود به این نکته می‌رسیم که اصل و مبدأ و ریشه این حقائق مختلفه که یکی مجرد است، یکی مابین مجرد و ماده است و یکی ماده است، این سه نوع که **بینهما متوسطات**، همه این حقائق متدلی به یک ریشه و یک اصل هستند نه اینکه متدلی به اصل‌های مختلف هستند، این طور نیست که یک وجود، وجود صورت باشد، یک وجود، وجود ماده باشد، یک وجود، وجود مجرد باشد بلکه همه اینها یک اصل و یک ریشه دارند که آن وجودش وجود مبدأ حق تعالی است. وقتی ما به این مطلب برسیم پس حکم ما نسبت به آن ریشه چه خواهد شد؟! شما برای ما بیان کنید.

تلمیذ: ظاهراً اختلافی در بساطت وجود بین مرحوم کمپانی و مرحوم سید احمد کر بلائی نبود و پیش‌فرض هر دو یکی بود.

استاد: معلوم است که می‌گویند همان نبوده.

تلمیذ: او با تشکیک بحث فلسفی می‌خواهد حل کند ولی مرحوم سید احمد کر بلائی تشکیک فلسفی را قبول ندارد.

استاد: نه، اصلاً بحث تشکیک [نیست] ما در همان بحث تشکیک فلسفی قائل به تشخیص هستیم و به این مسئله مربوط نیست.

تلمیذ: همه فلاسفه نمی‌گویند.

استاد: بله، همه فلاسفه نمی‌گویند و لکن فلسفه این را می‌گوید، گرچه فلاسفه نگفتند ولی فلسفه همین را می‌گوید و دلیلی ندارد که انسان یک مسئله فلسفی را از کُنه فلسفه استخراج کند و لکن سایر افراد نسبت به این قضیه نظر دیگری داشته باشند. مسئله تشکیک در وجود هیچ تناقضی با مبنای مرحوم سید احمد در اینجا به وجود نمی‌آورد. آن مطلبی که باعث شده مرحوم کمپانی به اشتباه بیفتد این است که تشکیک در وجود را به عنوان مراتب مادون بساطت گرفته است یعنی ایشان برای وجود یک مرتبه‌ای قرار داده که آن مرتبه، مرتبه بسیط‌الحقیقه است و آن مرتبه، مرتبه صرافت است. این هم او را در عالم هورقلیا انداخت، این صرافت و بساطت را در عالمی انداخته است و یک حصاری هم دورش کشیده و گفته که این در آنجا محفوظ [است] و این مربوط به باری تعالی است که در آن مبدأ نه ماده راه دارد و نه صورت راه دارد و نه مفهوم راه دارد.

تلمیذ: هو هویت است؟!

استاد: أحسن مسئله هو هویت بگیریم، احدیت بگیریم، هرچه بگیریم این همان مرتبه‌ای است که دور آن مرتبه یک پوششی قرار می‌دهیم و حساب آن مرتبه را از بقیه مراتب جدا می‌کنیم. مرحوم سید احمد به همین جا اشکال وارد می‌کند و می‌گوید: شما که حساب آن مرتبه را از بقیه جدا می‌کنید پس این بقیه از کجا

درست شد؟! این می گوید که مگر ما وجود را از خانه عمه مان آوردیم! می گوید: شما برای وجود باری تعالی یک وجود بالصرافه قائل شدید و این را قبول داریم و در این مسئله حرفی نداریم؛ هم شما می گوید: وجود بالصرافه، هم ما می گوئیم؛ هم شما می گوید: بسیط الحقیقه هم ما می گوئیم؛ هم شما می گوید: وجود باری نه ماده برمی دارد، نه رنگ برمی دارد، نه شکل برمی دارد، هم ما می گوئیم. پس در این مسئله هم ما شریک هستیم ولی صحبت در این است که حالا این وجود باری تصویر درست کرد، شکل درست کرد، ماده درست کرد و این خلایق را به وجود آورد، جمع بین این و آن چگونه است؟!

مرحوم کمپانی می گوید: ما در اینجا قائل به تشکیک وجود هستیم یک مرتبه ای از وجود قائلیم که اسمش را وجود بالصرافه می گذاریم و دورش هم یک دیوار می کشیم. بقیه را در مرحله تشکیک ظهورات او می دانیم یعنی همان تجلی پایین هست و آن تجلی با خود ذات فرق می کند. او می گوید: دیگر فرق نمی کند فقط قضیه همین است. مرحوم سید احمد می گوید: اگر تجلی است تجلی مگر از خانه خاله آمده است؟! از کجا آمده است؟! از ذات آمده است پس چرا بین اینها فاصله انداختید؟!

لزوم تصور بشرط لائی در همه اشیا و ظهورات

تلمیذ: یعنی در همه اشیا و ظهورات بشرط لائی را می شود همزمان تصور کرد؟!
استاد: باید تصور کنیم! نمی توانیم نکنیم! مگر ما می توانیم حقیقت و واقعیت را نفی کنیم؟! مگر شما می توانید افرادی که الان در فیضیه هستند را بگوئید که نیستند؟! یک وقتی فیضیه را تعریف می کنیم؛ فیضیه یک مدرسه ای است که مثلاً دارای صدتا حجره است و این خصوصیات را دارد؛ در اینجا افرادی که در فیضیه هستند موردنظر نیستند فقط خود این مکان و مدرس هایی که در اینجا هست مورد لحاظ است. یک وقتی شما می گوئید که فیضیه جایی است که در آنجا طلاب به درس مشغول هستند، همراه با این فیضیه [لفظ] «طلاب» را هم می آورید که طلاب در اینجا به درس مشغول هستند. حالا آیا می توانید در این تعریف خود طلاب را از این قضیه فیضیه خارج کنید؟! نمی توانید خارج کنید، چون همراه با این آمده است و خواهی نخواهی در این مدرسه طلبه رفت و آمد می کند. در این مدرسه طلبه دارد درس می خواند و شما نمی توانید بگوئید که فیضیه فقط ساختمان است. نه، بلکه ساختمان به اضافه طلبه است. وقتی که خدا و باری تعالی و صانع آمده این خلایق را خلق کرده و ما با همین دو چشممان داریم می بینیم، آیا این که ما الان داریم می بینیم را می توانیم انکار کنیم و بگوئیم که نیست؟! الان نسبت به حضرت عالی که صحبت می کنید آیا می شود بگوئیم که اصلاً جناب آقای... وجود خارجی ندارند و اینها تمام خیالات است که من دارم می بینیم، این چیزهایی که از ایشان می شنوم همه تخیلات است و اصلاً او وجود خارجی ندارد؟! نه بابا! ایشان الحمدلله و له الحمد و المنة در اینجا نشسته اند و دارند به چرت و پرت های ما اعتراض و ایراد وارد می کنند و همه هم می شنوند! من دیگر این را نمی توانم

انکار بکنم و بگویم: ایشان در اینجا وجود خارجی ندارند.

ذات باری تعالیٰ در مقام هوهویت عاری از ماده و صورت

ذات باری تعالیٰ که در مقام هوهویت خودش عاری از ماده و صورت است و ما هم این را قبول داریم و می‌دانیم که عاری از صورت و ماده است چگونه شده است که این صورت و ماده پیدا شده است؟! ما در این پیدا شدن حرف داریم. یا باید عاری از صورت و ماده و جسمیت را از آنجا أخذ کنیم و بگوییم که خدا هم ماده است، هم صورت است، هم جسم است، هم نور است، هم روح است، هم عقل اول و دوم است، صادر پنجم و ششم است و تمام اینها هست یعنی همه اینها خداست یا اینکه بگوییم که اشیاء خارجی وجود ندارند و قائل به اگزستانسیالیسم و پوچ‌گرایی و مذهب نیهیلیسم شویم و بگوییم که اصلاً هیچ چیزی در خارج وجود ندارد و آنچه که در خارج است حباب است! این هم که خلاف است و اگر سیخی به او بزیم دو متر بالا می‌پرد پس [حالا] معلوم می‌شود که هست یا نیست! یا اینکه باید یک درمانی برای این درد خود بیابیم وجود باری تعالیٰ را نمی‌دانیم وجود محدود به ماهیات فرض کنیم، چنین فرضی صحیح نیست در این قضیه بین مرحوم کمپانی و مرحوم سید احمد اختلاف نیست یا اینکه باید طوری وجود باری تعالیٰ را تصور کنیم که در عین این ائیت، آن وجود بتواند با تمام مظاهر خودش از صادر اول گرفته تا ذره‌ای که در هوا معلق است در کنار هم قرار بگیرد، آن در کنار هم قرار گرفتن چه تصویری را می‌طلبد؟ چه تصویری را می‌طلبد که ما بتوانیم بین این دو حقیقت جمع کنیم؟ وقتی که یک لیوان شربت در مقابل شما هست در اینجا کاری ندارد می‌گوید: آقا این چیست؟ یکی می‌گوید: آب است، یکی می‌گوید: شربت است، هر کسی یک چیزی می‌گوید. شما فوری به آزمایشگاه می‌برید و در مختبر یک مقداری از این می‌ریزید و تجزیه می‌کنید و می‌گویید: آقا یک مقداری شکر است، یک مقداری آب است، یک مقداری نمک است، و اگر ویتامینی هم هست اینها همه را تجزیه می‌کنید و می‌گویید: از این پنج یا شش عنصر ترکیب شده و بعد این عناصرها باهم ترکیب شدند و تبدیل به شربت یا سرم شدند.

معنای روایت «كَانَ اللَّهُ وَ أَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ و الْآنَ كَمَا كَانَ»

حالا صحبت ما در این است که این وجود باری که خودش وجود حق است که قابل صورت نیست یعنی خودش فی حد ذاته صورت ندارد، رنگ ندارد، در ذات خودش حیوان نیست، خدا در ذات خودش حیوان است؟ خدا که حیوان نیست. در ذات خودش باری تعالیٰ حجر نیست، در ذات خودش مدر و شجر نیست. این یک حقیقت است. و از طرف دیگر شما شجر، نهر، دریا، مدر، کهکشان، افلاک و همه اینها را هم می‌بینید

و همه اینها وجودشان را از خانه خاله که نیاوردند. اینکه مرحوم سید احمد می گوید: ما از خانه خاله مان نیاوردیم این را می خواهد بگوید که اگر از خانه خاله مان نیاوردیم پس از کجا آوردیم؟! از همان هوهویت آوردیم یا نه؟ نمی شود آن هوهویت با آمدن تغییر پیدا کند و از هوهویت بیفتد. الآن همان هوهویت بدون خلق، هوهویت با خلق است. همان هوهویت بدون ظهور الآن همان هوهویت با ظهور است.

این همان معنای روایت **كَانَ اللَّهُ وَ لَمْ يَكُنْ مَعَهُ شَيْءٌ وَ الْآنَ كَمَا كَانَ** است قشنگ دودوتا چهارتا این حدیث امام موسی بن جعفر علیهما السلام بنا و مبنای عرفاء در اجتماع و جمع و پذیرش مقام هوهویت با مقام واحدیت است که الآن همین است و به این مقام جمعیت می گویند. اگر مقام، مقام جمعیت نباشد [نمی شود]. شنیده اید که می گویند: فلانی با حفظ سِمَت مسئول فلان اداره هم هست؟! مثلاً طرف مسئول شهرداری است می گویند که مدیرکل فلان وزارت هم می شود. خب قابلیت هر دو را دارد، اشکال ندارد که انسان در دو قسمت، سه قسمت، ده قسمت خدمت کند! هیچ اشکال ندارد! اگر قرار باشد بر اینکه این جمعیت که با حفظ سمت فلان موقعیت را بپذیرد اگر نتواند به آن سمت اول بپردازد که دیگر جمعیت نیست بلکه این یکی می شود. جمعیت در آن جایی است که تو هم بتوانی با حفظ سمت در این اداره خدمت کنی، مثلاً چهار یا پنج ساعت را در این اداره بگذاری، پنج ساعت را در اداره دیگر بگذاری، شش ساعت را در اداره دیگر بگذاری، صد ساعت از بیست و چهار ساعت تو در هر اداره ای بگذرد، این مقام جمعیت می شود که کسی ندارد غیر از بعضی ها!! و الا اگر شما با این حفظ سمت بتوانید آن شغل اول را ازدست بدهید دیگر جمعیتی در اینجا حاصل نشده است! بعضی از افراد شغل دوم که پیدا می کنند شغل اول یادشان می رود خب این دومی مهم تر است فقط ارتقاء مهم است! می گویند: اولی را رها کن! یک دفعه فردا شغل سوم پیدا می کند! ارتقاء است دیگر! به آن دوتا شغل اول می گویند که برو دنبال کارت! آن دوتا شغل اول را همه می توانند انجام بدهند من در اینجا فقط می توانم از عهده تکلیف این قضیه بر بیایم و کسی در اینجا نمی تواند از این عهده در اینجا بر بیاید. این دیگر جمعیت نیست.

وجود باری تعالی که در نفس ذات خودش مسئله و مقام و مرتبه هوهویت را دارد، چگونه با مقام ظهور می تواند جمعیت پیدا بکند؟! تمام دعوا و داد و بیداد مرحوم سید احمد همین است. می گوید: اگر شما هوهویت در باری را قبول دارید این هوهویت را نمی توانید با حفظ سمت ازدست بدهید و تبدیل به مقام واحدیت کنید و هوهویت کنار بگذارید؛ یعنی خدا شده همه ظهور و اصلش دیگر کنار رفته است. یا باید واقعیت را کنار بزنید که نمی توانید کنار بزنید چون اشیاء را در عالم می بینید یا باید هوهویت را کنار بگذارید یا باید بین آن هوهویت و بین واحدیت جمع کنید که این همان حرفی است که عرفاء، ائمه، خلصین از عارفین خاص این مطلب را قائل اند که این مسئله همان مقام لابشرط است.

البته این را در نظر داشته باشید که مرحوم آقا شیخ محمدحسین در طریق بحث و کیفیت بحث قوی تر از سید احمد می آید نه در اصل نتیجه و در اصل صحبت، ما نباید در اینجا از حق بگذریم. واقعاً مرحوم آقا شیخ محمدحسین بسیار مرد بافهمی بوده و خیلی دقت هایش [به جا است]. مرحوم آقا سید احمد یک آدم رُک و خُر و خیلی عجیب بود!

فرار مرحوم آقا سید احمد کربلایی از مرجعیت

این بار و هر دفعه که ما به مسجد سهله می رویم قبل از هر چیزی ما به فکر آقا سید احمد و آن قضیه اش می افتیم. واقعاً این عرفاء چقدر آزاد و بی قید و بی هوا بودند! شما یکی را نگاه کنید که برای مرجعیت چه می کند و برای رسیدن به مرجعیت تا چه حدی و تا چه مسئله ای جلو می آید و یکی را هم مثل مرحوم سید احمد نگاه کنید که وقتی می شنود مرحوم میرزا محمد تقی شیرازی احتیاط های خودش را به او احاله داده است اصلاً پریشان می شود و به همان شاگرد و وصی اش سید ابوالقاسم لواسانی می گوید: نامه بنویس که مواظب حرف زدنت باش و بفهم با چه کسی طرف هستی، این بار بخواهی از این کارها بکنی روز قیامت سروکارت با جدم خواهد بود! ایشان این طوری تهدید می کند و شوخی و تواضع نمی کند، این تواضع برای ما است اینها واقعاً چه کسانی بودند!

فرق نگاه کردن به احوالات بزرگان با دانستن آن

اینکه مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - در اول کتاب توحید علمی دارند که طلاب و فضلا باید مرتب این سرگذشت بزرگان را بخوانند برای همین است. همین قضیه ای که مرحوم آقا در اول کتاب آوردند اعتقاد من این است که اقلماً ماهی یک دفعه به این قضیه نگاه کنیم نه اینکه بدانیم نه، باینکه می دانیم بخوانیم. من این قدر که خواندم حتی عبارات مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - را حفظ هستم ولی فایده ندارد، باید نگاه کنید [چون] نگاه کردن غیر از دانستن است، ماهی یک دفعه همین حکایتی که در اول توحید علمی آوردند نگاه کنید. آن وقت ببینید تغییر می کنید یا نه؟! فکرتان عوض می شود یا نه؟! جهت یابی تغییر می کند یا نه؟! مسیر عوض می شود یا نه!؟

تأثیر عجیب مطالعه احوال بزرگان و کلمات بزرگان در زندگی انسان

این مطالعه احوال بزرگان و کلمات بزرگان و دقت در این عبارات کلیدی بزرگان اصلاً زندگی انسان را تغییر می دهد و تمام دشمنی هایی که با عرفاء می شود به خاطر همین قضایا است؛ وقتی شخص نمی تواند خود

را با این قضیه و با این حکایت وفق بدهد شروع می کند [به اشکال کردن که] این عرفاء وحدت وجودی اند!

طهارت ذاتی همه انسانها

خیلی خب بنده در همین کتاب نوشتم که اصلاً خود بنده وحدت وجودی ام، بفرما بنده نجسم؟! گفتم: الحمدلله بنده یک رساله ای در طهارت انسان نوشتم که هیچ کسی نجس نیست حالا هرچه می خواهید به من بگویید، بگویید؛ نجس یا متنجس یا طاهر، ما رساله مان را نوشته ایم و گفته ایم: آقا جان نه گبر نجس است، نه یهودی نجس است، نه کمونیسم نجس است، هیچ کسی در این دنیا نجس نیست. از این نظر خیالتان راحت باشد به سراغ یک چیز دیگر بروید!

جهل فاحش منکرین وحدت وجود!

[فلان آقا در جواب] استفتاء می فرمایند: اگر وحدت وجودی است کافر است! بابا تو نمی فهمی وحدت را با «هء» هویج می نویسند یا «هء» حوله! اینکه دارم می گویم دروغ نمی گویم؛ من با افرادی بودم که فتوا به نجاست دادند و اصلاً وحدت وجود را نفهمیدند! من با آنها بودم و صحبت کردم، از خودم نمی گویم، جداً نمی فهمند وحدت را با «هء» هویج می نویسند یا «هء» حوله! همین طوری می گویند که نجس است. بله، اینها کافرند! خدا پدر صاحب عروه را بیامرزد که اقلأً گفت: احتیاط کنیم و نجس نگوییم. حداقل قائل به احتیاط شده است! همه دارند اصلاً به یک وضع دیگر می روند و ما در الفاظ و عبارات مانده ایم! بابا دنیا عوض شده دیگر با شعار خداحافظی کرده، مردم به ما می خندند، تا چه وقتی ما باید مضحکه مردم باشیم؟! آقا مطلب بیاور رد کن و بگو وحدت وجود به این دلیل مردود است، شعار دادن و اینها نجس هستند و استکان را آب بکشید و... برای چیست؟! و...

مگر در نجف چه بود؟! تا یکی از همین آقایان را می خواستند تنجیس کنند می گفتند که استکانش را آب بکشید! این یعنی دیگر تمام شد! آقا شیخ هادی تهرانی آمده بود صحبت کند، حرف هایش حرف هایی بود که کسی نمی فهمید یک دفعه آن حضرت آقای کذا از آن طرف مجلس می گوید: استکان ایشان را آب بکشید! بقیه گفتند: آقای فلان گفته که استکانش را آب بکشید و دیگر نجس شد! تمام شد! او هم گفت که من کافر هستم؟! یک تکفیری نشانتان بدهم که...! از فردا شروع کرد یکی یکی مبانی شان را به هم می مالاند، دیدند بابا عجب غلطی کردند!

^۱. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به العروة الوثقی، ج ۱، ص ۱۴۵.

هنوز ما خودمان را عوض نکرده‌ایم، البته الآن خیلی بهتر شده است این را به شما بگویم که آن جرئت‌هایی که سابق بر علیه عرفاء بود دیگر نیست، الآن دیگر فهمیدند و آن سبو بشکست و وضعیت تغییر پیدا کرد ولی باز هم ما در یک تحجرات و مسائلی هستیم. این حرف‌ها یعنی چه؟! این نجس است و آن نجس است یعنی چه؟! جناب آقای فلان که می‌گویی نجس است بلند شو مناظره بگذار؛ در مقابل همه مناظره تلویزیونی بگذار تا همه بفهمند چیزی متوجه نیستی و نمی‌فهمی! چرا در خانه نشسته‌ای و فتوا می‌دهی؟! یک بحث علمی بگذار یک مقاله بنویس ما هم می‌نویسیم و جوابت را می‌دهیم؛ یا تو ما را محکوم می‌کنی یا ما تو را و دیگر حرفی نمی‌توانی بزنی!

لزوم برخورد با انحرافات با ادله منطقی

جداً ما الآن مضحکه شدیم! یکی از چیزهای دانشگاه این است که این نجس و پاکی‌ها را ندارند! این نجس است و آن نجس است! بله، آنها در خودشان هزارتا مشکل دارند و چشم ندارند همدیگر را ببینند، این را هم می‌دانیم ولی اقبالاً این نجس و پاکی را ندارند! از نجس و پاکی گذشتند!! این حرف‌ها چیست؟! حوزه‌ها باید تغییر پیدا کنند، رشد پیدا کنند، افراد باید سعه صدر داشته باشند! آقا بلند شده یک ساعت رفته چرت و پرت گفته است آن یکی می‌گوید: بنده ثواب‌های یک عمرم را در ازاء یک کلام او می‌دهم! این یعنی هنوز در شعاریم! بنده هم همه ثواب‌هایم را می‌دهم در مقابل یک خط محی‌الدین و فتوحات! بنده پنجاه سال دارم و تمام ثواب‌های نمازم را می‌دهم، روزه‌هایم را می‌دهم، درس‌هایی که دادم را می‌دهم و درس‌هایی که خواندم را می‌دهم تا ثواب یک خط فتوحات را به من بدهند! اگر به گفتن است خب ما هم می‌گوییم! آدم باید شأنش را بداند، بداند حرفی نزند که... این حرف‌ها بچه‌گانه است. چرا آدم هر چیزی را بگوید؟! حالا شما با این طور حرف زدن اوضاع را تغییر می‌دهی؟! نه بابا خودت را پایین می‌آوری! شأن خودت را پایین می‌آوری، دیدگاه‌ها را نسبت به خودت تغییر می‌دهی، چرا انسان این کار را بکند؟! انسان درست صحبت می‌کند، منطقی حرف می‌زند، می‌گوید که آقا این مطلب به این دلیل خلاف است.

دیدگاه صحیح راجع به محی‌الدین و مولانا

من در همین کتابی که نوشتم گفتم: ما ادعای عصمت راجع به محی‌الدین و مولانا نکردیم. نه خیر آنها هم اشتباه داشتند، کلام خوب داشتند و ما هر کلامی که منطبق بر مکتب و اصول اهل بیت علیهم‌السلام است را می‌پذیریم و هر کلامی که منطبق نیست اگر بتوانیم حمل بر تقیه بکنیم می‌کنیم و اگر نتوانیم نمی‌پذیریم و می‌گوییم که اشتباه است. مگر فقها همه فتوایی که دادند فتوای امام زمان است؟! فتوای صد و هشتاد

درجه‌ای کدامش برای امام زمان است؟! آن کسی که می‌گوید که اگر ماه با تلسکوپ هم دیده بشود باید روزه را خورد، با آن کسی که می‌گوید که فقط با چشم عادی باید دیده شود، کدام یکی از اینها فتوای امام زمان است؟! یکی هست و یکی نیست، چطور اینجا شما همه خفه‌خون گرفتید و هیچ‌کس حرف نمی‌زند؟! بالأخره یا این برای امام زمان است یا آن نیست. روایت هم که نداریم. براساس فهم و سلیقه بنده می‌گویم که با تلسکوپ می‌شود ماه را دید و شما می‌گویید که نمی‌شود دید! عیب ندارد ما که مُصَوِّبه نیستیم ما مخطئه هستیم و اشکال ندارد ولی صحبت این است که چرا در آنجا این ایرادها نیست؟! اما همین که محی‌الدین یک فتوایی از اهل تسنن می‌آورد فتوا را داخل مجله چاپ می‌کنیم که این فتوا موافق اهل تسنن است! هزار و چهار صد سال فقها این همه فتوا دادند که همه مثل اهل تسنن است، یکی نمی‌گوید که چرا این طور است حالا چون این بدبخت گفته باید پخش کرد؟! همان روایتی که شما دیدید او هم دیده است متنها شما یک فتوا دادی و او هم یک فتوا داده است خیلی از مطالبی که ما می‌گوییم موافق با اهل تسنن است مگر قرار است همه مطالب مخالف باشد؟! خیلی از مسائل و چیزها همه مثل اهل تسنن است.

علت دشمنی با محی‌الدین و مولانا

قضیه، قضیه وحدت وجود است و این است. من در آنجا گفتم: اصلاً ما می‌گوییم که این دو نفر سنی هستند، حرف دیگری دارید؟! مگر شما کتب ابن ابی‌الحدید را نمی‌خوانید؟! مگر شما کتاب‌های سیوطی را نمی‌خوانید؟! چرا به آنها فحش نمی‌دهید؟! الآن اگر یک نفر یک کنگره برای ملاجلال‌الدین سیوطی بگذارد آقا می‌آید بگوید که من محکوم می‌کنم چون او سنی است؟! حرفی نمی‌زند اما راجع به مولانا محکوم می‌کند، مگر سیوطی سنی نیست؟! او که دیگر سنی بودنش واضح است! گرچه مرحوم حاج شیخ عباس قمی دارد که با کتابی برخورد کردم که ملاجلال سیوطی در اواخر عمر نوشته و در آنجا اعتراف به غاصبیت خلافت این خلفاء ثلاثه کرده و اعتراف به حقانیت تشیع کرده است.^۱ خب خدا خیرش بدهد، عاقبت به خیر شد ولی این کتاب‌هایی که نوشته را در زمان تسنن نوشته چرا شما می‌خوانید؟! چرا شما در تفاسیرتان چه فارسی چه عربی از این مطالب استفاده می‌کنید؟! چرا از مطالب زمخشری استفاده می‌کنید، مگر زمخشری سنی نبود؟! اگر الآن برای زمخشری یک سمیناری تشکیل بدهند شما محکوم می‌کنید؟! چه شد فقط محی‌الدین بدبخت در اینجا باید محکوم بشود چون سنی است؟! فقط مولانا باید محکوم بشود چون منظور «هر که منم مولا و دوست» را دوست گرفته است؟! او فقط باید محکوم بشود چون از عمر تعریف کرد؟! معلوم است درد جای دیگر است.

^۱. هدیه‌الاحباب، ص ۱۵۷ و ۱۵۸. جهت اطلاع بیشتر رجوع شود به روح مجرد، ص ۴۳۷، تعلیقه.

درد، درد تسنن نیست! والا کتابخانه‌های شما نصفش کتب اهل تسنن هست. وقتی که اسم بایزید بسطامی می‌آید شما بیرون می‌روید، در مشهد مرحوم آقا - رضوان الله تعالی علیه - مجلس فاتحه گرفته بودند بلند می‌شوید می‌روید، اگر اسم عمر بیاید چرا همین طوری نگاه می‌کنید؟! یعنی بایزید از عمر بدتر است؟! التفات می‌کنید؟!

مکتب حق پذیرای همه

اینها چیزهایی است که دنیا دارد به ما می‌خندد، اگر اسم شمر، یزید، عمر و ابوبکر بیاید همه تا آخر می‌نشینند! من خودم در حال نشسته بودم و مرحوم آقا کنار من نشسته بودند، او بلند شد رفت و خداحافظی هم نکرد! حالا اگر روی منبر منبری داشت از عمر می‌گفت، شما چه کار می‌کردید؟! چه شد؟! بایزید بدتر از عمر شد؟! اینها همه پوچی و پوکی است؛ مغز پوک! این همه داریم که امام صادق علیه‌السلام با آغوش باز دهری را - دهری یعنی کمونیست - می‌آوردند و با آنها صحبت می‌کردند.^۱ آنها را در مسجدالحرام می‌آوردند، ملحدین در خود مسجدالحرام می‌آمدند و می‌نشستند و با امام صادق صحبت می‌کردند! حضرت نمی‌گفتند که بروید گم شوید، نجس هستید، دور شوید، نیایید، اعلامیه صادر نمی‌کردند. نفرمودند که یکی از اینها مرتد است، کافر است، بیرونش کنید، تبعیدش کنید و چه کنید و... چرا؟ چون مکتب حق همه را می‌پذیرد و ترس ندارد، مکتب اهل بیت که ترس ندارد. می‌آید با امام صادق صحبت می‌کند و بعد هم شیعه می‌شود. قبول می‌کند و می‌پذیرد.

خصوصیت مکتب باطل

آن مکتب که مکتب باطل است مدام رد می‌کند و می‌ترسد و نمی‌گذارد نزدیک شود. مدام نمی‌گذارد این فاصله نزدیک شود چون اگر فاصله نزدیک بشود خودش باید کنار برود پس این ترس از خودش است نه ترس از مکتب چون بر خودش می‌ترسد لذا نمی‌گذارد که افراد نزدیک بشوند والا آقا جان بلند شو بیا مقاله بده، من هم می‌خواهم روشن بشوم، من هم می‌خواهم بفهمم، من هم بالأخره یک فردایی را قبول دارم، مثل تو که تنت می‌لرزد بالأخره یک مقدار ما هم برای فردایمان تمنان می‌لرزد، بیا مقاله بده ما هم جواب می‌دهیم و صحبت می‌کنیم. شاید ما حرف شما را پذیرفتیم.

^۱. التوحید، شیخ صدوق، ج ۱، ص ۲۹۸.

توجیه اشعار مولانا مربوط به خلفاء ثلاثه

بله آقا بنده هم می دانم که در مطالب مولانا اشعار مربوط به خلفاء هست ولی همین جنابعالی که روایت امام صادق علیه السلام را معنا می کنی که اگر عمل ناپسندی از مؤمنی دیدید تا هفتاد مرتبه فعلش را تأویل به حسن و خوبی کنید و حسن ظن داشته باشید و اگر بعد از این تأویل ها باز دل های شما آرامش پیدا نکرد خودتان را سرزنش کنید،^۱ چرا در اینجا انجام نمی دهی؟! اینجا هم انجام بده. بله بنده هم با همین چشم دیدم مولانا راجع به عمر و ابوبکر و عثمان هم شعر گفته است ولی این را می خواهم از شما پرسم **بینکم و بین الله** آنچه را که راجع به عمر و ابوبکر گفته با آنچه که راجع به علی گفته کنار هم بگذارید، آن وقت نمی گویند: او شیعه است؟! بگذارید دیگر کلاهتان را قاضی کنید اگر نرسیدید شیعه است پس کله تان پوک است. کسی که شعری را راجع به علی گفته:

راز بگشا ای علی مرتضی *** ای پس سوء القضا حسن القضا^۲

این شعری که از خلفاء ثلاثه به سوء القضا تعبیر کرده و از خلافت علی علیه السلام به حسن القضا تعبیر می کند. اگر کسی این شعر را ببیند و بگوید: مولانا سنی است این آدم معاند است! این باید معاند باشد. این شعرش یعنی خلفاء ثلاثه سوء القضا هستند و خلافت علی حسن القضا است، آیا شخص سنی هم چنین حرفی می زند یا نه؟! اگر بگویید که می زند من می گویم که کله تان پوک است؛ یا پوک است یا معاند هستید. از این دوتا خارج نیست. کسی که راجع به امیرالمؤمنین می گوید: «از مثالش مگو که **قُلْ هُوَ اللهُ أَحَدٌ**» نمی دانم از کلامش نگو از ذاتش پرسید، کسی که راجع به امیرالمؤمنین این را بگوید او سنی است؟! آن کسی که راجع به علی بگوید:

او خدو انداخت در روی علی *** افتخار هر نبی و هر ولی
آن خدو زد بر رخی که روی ماه *** سجده آرد پیش او در سجده گاه^۳

اینها را برای ابوبکر و عمر هم گفته است؟! حالا دیوان شمس و بقیه اشعارش بماند. آخر چقدر آدم باید مغرض باشد؟ چقدر آدم باید گیر داشته باشد؟ چقدر آدم باید معاند باشد؟! چقدر آدم باید دشمن اهل بیت باشد که بگوید: مولانا این را گفته پس سنی است! تمام کسانی که این را می گویند همه دشمن اهل بیت هستند!

۱. مصباح الشریعة، ج ۱، ص ۱۷۳.

۲. مثنوی معنوی (میرخانی)، دفتر اول، ص ۹۷:

او خدو انداخت بر رویی که ماه *** سجده آرد پیش او در سجده گاه

۳. همان.

همه اینها دشمن هستند! گرچه گریه هم نکنند، تمام همه اینها تخیل است.

اهل بیت آزاد بودند، حر بودند، ترس نداشتند، مطالب را حمل بر صحت می کردند! ما این همه در اینجا روایت داریم، افراد داریم، چه داریم و چه داریم مثلاً طرف آمده بود و وقتی پیغمبر صلی الله علیه و آله و سلم را می دید [خیلی به او محبت داشت] این شخص فوت کرد پیغمبر فرمودند که او اهل بهشت است گفتند که آقا او کارهای حرام کرده است! حضرت فرمودند: اگر برده فروش هم بود خدا می بخشد چون علاقه به من را دارد.^۱

حالا این بزرگان در اینجا آمدند اصلاً ما شرایط آنها را نداشتیم الآن که الآن است هزار و یک مشکل آقا در ارتباطات و حرف ها هست، مگر نمی بینید؟! چپ برود می گویند که چرا آن را می گوید؟! راست برود می گویند که چرا آن را می گوید؟! چرا آن حرف را می زند؟! آن موقع را کسی خبر ندارد که چگونه بوده است! در تحت حکومت خلفا و در تحت جهل جهال و در تحت حکومت جاهلان و جهال هزار و یک تهدید و فلان و مسئله، چه برای خودشان چه برای بقیه بوده است لذا از ابوبکر و عمر یک چیزی می گوید تا شرفیه را بکند و پی کارش برود. آن وقت وقتی که به امیرالمؤمنین می رسد دیگر سنگ تمام می گذارد. این سنی است؟! اصلاً بگویم که اینها سنی هستند، بالاتر از این؟! شما با این دادویدادهای خود چه چیزی را می خواهید ثابت کنید؟! مگر ملاجلال سیوطی سنی نیست؟! مگر ابن ابی الحدید سنی نیست؟! این نعره ها که می زنید برای آنها هم می زنید؟! اصلاً مولانا سنی است! چند نفر تا حالا با خواندن مثنوی سنی شدند؟! برای من بشمارید! از زمان مولانا جلال الدین بلخی قدس الله سره هفتصد سال تا الآن می گذرد، به من نشان بدهید یک آقای فلان، دو آقای فلان با خواندن کتاب مثنوی سنی شده باشند، به من نشان بدهید! شما با این حرف ها چه کار می کنید؟! همه افراد را از دریای معارف مثنوی محروم می کنید. آن حرف هایی که راجع به ابوبکر و عمر زده را قبول ندارید، اصلاً او سنی است؛ حنفی و مالکی و حنبلی است بسیار خوب، بقیه اش را گوش بدهید! اصلاً آن چندتا را کنار بگذارید و بقیه را چاپ کنید در اختیار مردم بگذارید. آنهایی که مربوط به عمر گفته را در بیاورید - اگر خیلی ناراحت هستید - بقیه مطالبش را همه یک مثنوی چاپ کنید، آیا خیالتان راحت می شود یا نه راحت نمی شود؟! چرا؟ چون درد جای دیگر است و این بهانه است. درد، درد وحدت وجود است، درد آنجا است.

پیشنهاد خوب برای استفاده مخالفین مولانا از مثنوی

این پیشنهاد خوبی است! شما می گوید که کسی کتب مولانا را بخواند سنی می شود خیلی خوب اشعار

^۱. الکافی، ج ۸، ص ۷۷.

سنّی را دریاورید و یک مثنوی قشنگ و منظم و منقّح از اشعاری درست کنید، این همه قضایا، حکایات، تمثیل، مطالب ادب، مطالب اخلاق، مطالب مفید هست. اینجاست که انسان می فهمد درد جای دیگر است و این مطالبی که بر علیه اینها گفته می شود از روی عناد است نه از روی متابعت از مکتب اهل بیت علیهم السّلام.

معصوم فقط چهارده نفر!

تلمیذ: برای خیام بزرگداشت می گیرند!

استاد: بله، می گیرند و گفتند که اشکالی ندارد. خیلی واقعاً باعث تأسف است. من وقتی این حرفها را می شنوم برای مظلومیت مکتب خیلی متأسف می شوم. واقعاً با این حرفها مسئولیت دینی ما دست چه کسانی افتاده است که ما را مضحکۀ مجامع علمی دنیا کرده اند! مضحکۀ مجامع علمی دنیا کرده اند! همین افراد! بلند شو بیا رد کن کسی حرف ندارد. مقاله بده خیلی خب قبول داریم، قبول داریم که این شعر مربوط به عمر است و قبول داریم غلط است و بی خود کرده گفته است این اشکال ندارد، مگر ما بحث نمی کنیم؟! امروز بحث ما [در اصول] مربوط به مبنای مرحوم نائینی در اشتراط است، می گوییم و ردش هم می کنیم و رحمة الله علیه هم می گوییم! حالا چون نائینی است و در اینجا اشتباه کرده است بنده باید به او فحش بدهم و سب کنم؟! باید بگویم که خدا رحمتش کند، خدا درجانش را اضافه کند و حرفش را هم قبول نمی کنم. اینکه چیزی نیست که انسان بخواهد نسبت به این مسائل حساسیت و اینها نشان بدهد. معصوم فقط چهارده نفر هستند و تمام شد.

اللهم صل علی محمد و آل محمد